

## ادای سهمی به > آگاهی "خودبخودی- بورژوائی" و آگاهی "طبقاتی-کمونیستی" کارگران < نوشته آقای پیام دامون

ف. فرخی

بیست هشتم دی ماه هشتاد و شش

قبل از هر چیز میخواستیم به این دوست گرامی برای رسیدن به این سطح از آگاهی در رابطه با موضوع بحثشان تبریک بگوییم، مخصوصاً در رابطه با تفکیک کاملاً بجای ایشان مابین مبارزات خودانگیخته طبقه کارگر، چه اقتصادی و چه سیاسی، و مبارزه آگاهانه و کمونیستی آنها، و همچنین بحث کاملاً بجای ایشان در رابطه با مقوله کلیت اجتماعی و حرکت طبقاتی کارگران.

من در اینجا قصد پرداختن به مقاله ایشان که در سه بخش مختلف در نشریه دانشجویی بذر بچاپ رسیده را ندارم، اما مایلیم که نکاتی چند را در رابطه با مقوله بیگانگی که ایشان در سطورى چند در بذر شماره ۲۳ اشاره کوتاهی به آن داشته اند، در میان بگذارم. باشد که قدم هر چند کوچکی در راه فهم و تحلیل این مقوله برداشته شود.

در دو مقاله قبلیم - که فکر میکنم هنوز در سایتهای مختلف آنها را میتوان یافت - به عناوین چرائی طبقه کارگر از منظر مارکسیسم و فراروی از بیگانگی (کمونیسم) بحث خودم را در این مورد ارائه دادم. در آنجا خاطر نشان کردم که بحث من فقط برداشت من از درک مارکسی قضیه است، اینکه چگونه مارکس این مقوله ای را که از نسلهای متفکر قبلی به ارث رسیده بود، گرفته، تکامل داد و به پایه ای مادی - تاریخی رساند و از آن بعنوان درک کلی ئی که تحلیلهای پرنبوغ بعدیش را حول آن و در امتداد آن بنا نهاد، استفاده نمود. او خود میگوید: (۱)

" همانطور که با تجزیه و تحلیل، مفهوم مالکیت خصوصی را از مفهوم کار بیگانه شده استنتاج نمودیم، اکنون میتوانیم هر مقوله اقتصاد سیاسی را با کمک این دو مفهوم بسط و در هر مقوله مثلاً در تجارت، رقابت، سرمایه، پول، نمود مشخص و مبسوط این عناصر نخستین را از نو باز یابیم."

و این کاریست که او در گروندریسه و کاپیتال انجام میدهد. البته همینجا دوباره یادآور میشوم که اساس بحث من درک مارکسی از موضوع را شامل میشود و نه هیچ گروه یا دسته مشخصی را و فقط و فقط حاصل مطالعات شخصی در آثار بنیانگذاران سوسیالیسم علمی میباشد. اما ذکر چند نکته را هم خالی از ربط نمیدانم:

یکم: اینکه همانطور که دوستان هم اشاره کرده اند این بخش از دریافت مارکسیستی، همانند اکثر دیگر مفاهیم آن، مورد استفاده و یا احتمالاً سوء استفاده گروه یا دسته جاتی بوده است، اما این هیچگونه مناسبتی با دریافت خود کارل مارکس که در اینجا مد نظر است ندارد.

دوم: اینکه ما لااقل اینرا به مارکس مدیونیم که او را نه با شقه شقه کردن به، آنگونه که متأسفانه مرسوم شده است، مارکس جوان و پیر! ویا مارکس فیلسوف و سیاسی و یا انواع و اقسام دیگر، بلکه از طریق دیالکتیکی که از خود او آموخته ایم، او را در کنش یک انسان (البته انسانی نابغه) با مواد تاریخاً مشخص در اختیارش و در بحبوحه ای معین

و در تکاملش در این کنش و غیره در نظر بگیریم.

سوم: اینکه در یک مبحث تا زمانی که درک خود را از آن ارائه نداده ایم نمیتوانیم بشکلی شایسته استفاده صحیح یا اشتباه دیگران را از آن باثبات برسانیم.

با این مقدمه به اصل موضوع میپردازم. دوستان آقای پیام دامون میفرمایند: (۲)

" دو مفهوم «کار از خود بیگانه» و «شئی شدگی» مناسبات انسانی ... اساساً بر این بخش یعنی تأثیر کارگران از روابط اقتصادی (بیگانگی کار) و مناسبات «کار»ی میان انسانها بوسیله پول و از طریق داد و ستد «کالاها - چیزها» (شئی شدگی یا شئی وارگی) تکیه دارد."

اگر این تکه از بحث ایشان را اینگونه درک کنیم که مارکس آندوره بخصوص مارکسی بود که تازه با فلسفه اتمام حجت کرده (بعنوان هگلی جوان سابق) و هنوز حدوداً دوسالی بیشتر از مطالعات اقتصاد سیاسی او نگذشته بود و اثر او نیز طبیعتاً حال و هوای همین شرایط را بازتاب میکرده، در این صورت مشکل خاصی پیش نمیآید. اما اگر اینرا در تقابل اقتصادی - فلسفی بودن و سیاسی - انقلابی بودن ذکر کرده باشند (چیزی که بنظر میرسد احتمال قویتری را دارا باشد)، در آنصورت لااقل دو اشکال اساسی بر آن وارد است. الف - مطلبی که اینگونه فلسفه را رادیکالیزه میکند و با این حدت به نقد اقتصاد سیاسی می نشیند نمیتواند سیاسی - انقلابی نباشد. ب - مارکس مفهوم کار بیگانه شده را در " دستنوشته های اقتصادی و فلسفی" به مالکیت خصوصی و از آنجا به تضاد کار و سرمایه و سپس حل این تضاد توسط جنبش کمونیستی بسط میدهد. مارکس میگوید: (۳)

"از رابطه کار بیگانه شده با مالکیت خصوصی چنین برمیآید که رهایی جامعه از مالکیت خصوصی و بندگی، شکل سیاسی رهایی کارگران را بخود میگیرد ... زیرا کل بندگی آدمی ناشی از رابطه کارگر با تولید است..."

در اینجا ملاحظه میکنید که حتی شکل سیاسی این عمل نیز ذکر گردیده است. اما ممکن است که دوست عزیز ما اظهار بدارند که منظور ایشان درک همان گروهها و دسته جاتی است که در مقاله شان یاد کرده اند و نه دریافت خود مارکس، که در اینصورت نیز ما را ملالی نیست.

صد البته که هرچه جلوتر میرویم درک مارکس شفافتر و صیقلی تر شده و صد البته که مبحث ارزش اضافی جایگاه خاصی در این رابطه پیدا میکند، اما این ذره ای از پایه ای بودن مقوله بیگانگی کار نزد او نمیکاهد بلکه برعکس، خواننده دقیق اساس و ماده خام تنوری اضافه ارزش مارکس را میتواند در آثار جوانیش بخصوص اثر یادشده پیدا کند. دوست گرامی ما اینچنین ادامه میدهد: (۴)

" این مفهوم {از خود بیگانگی کار} در مباحث مارکس به مرور زمان و در پی کردن از مفاهیم فلسفی «هگلی» و «فونرباخی» و گذر از مباحث مجرد و انتزاعی اقتصادی - فلسفی و همچنین پختگی مباحث، کمرنگ شد (در گروندریسه) و یا بکلی حذف گردید (در «سرمایه»). " کروش از من است.

البته ایشان مطلع هستند که این هم طرز دریافتی از مسئله است مصطلح شده توسط گروه خاصی از چپ اروپایی، اما چون موضوع بحث ما نوشته ایشان است، اینرا همینگونه مطرح شده توسط ایشان می انگاریم و ثابت میکنیم که صحت ندارد. اما نخست دو نکته را باید تذکر داد:

یکم - شکی نیست که مارکس از اینکه مجبور به استفاده از اصطلاحات هگلی بود (بدلیل حاکمیت مطلق آنان در آن دوران بخصوص) نمیتوانست خرسند باشد، اما مفاد اینها نزد او چنان تغییری کرده بودند که از جنبه هگلیشان (یا فوئرباخیشان) فقط بخشهای خاصی باقی مانده بود، مثل همان سرنوشتی که نصیب دیالکتیک شد، و این هیچگونه دخلی به درک مارکسیستی از آنها ندارد. بلکه همانگونه که در بالا هم اشاره شد، باید در هر مورد بدنبال خود اصل دریافت بود نه کپیهای ناشیانه و مغلوپ از آن.

دوم - چون این بخش از بحث ایشان توسط دیگران نیز بعنوان برهان بر علیه این برداشت - که برخاسته از درک مادی تاریخ است - استفاده شده، لذا ما مجبور به آوردن نقل و قولهای فراوان از دو کتاب یاد شده توسط ایشان میباشیم و قبلاً از این بابت از خواننده پوزش میخواهیم.

پس آیا این صحت دارد که دریافت مارکس از مقوله بیگانگی کار در گروندریسه کم رنگ و در کاپیتال محو گردید؟! خیر به هیچوجه. مثالهایی از گروندریسه:

" خصیصه اجتماعی فعالیت و نیز شکل اجتماعی فرآورده و سهم افراد در تولید در اینجا چیزی بیگانه به نظر میرسد که عیناً رویاروی افراد است... "(۵).

و یا:

"این پیوندها همه ساخته کار افراد است،... ظاهر خارجی و خصلت از خودبیگانگی این پیوندها که سبب رویارویی شان با ذات انسانی است،... که تولید بر اساس ارزش مبادله ای نخست به حد کافی پیشرفت کند تا هم از خودبیگانگی فرد نسبت به خویشتن خود و دیگران امری جهانشمول گردد"(۶).

و یا:

" نظام مزدبگیری خود مبتنی بر سرمایه است به طوری که از این زاویه نیز سرمایه همین جابجایی و حرکت جوهریست که الزاماً به بیگانگی شدن فعالیت خود کارگر نسبت به او میانجامد. "(۷)

و یا:

" بدینسان مالکیت یعنی همان شرایط مادی کار کاملاً از دید نیروی کار جدا و منفک میشود. وسایل تولید کارگر بصورت مالکیت غیر... جدایی مطلق مالکیت از کار... سبب میشود که کارگر نسبت به محتوای کار خود بیگانه شود. "(۸)

و یا:

" ... اما این عینیت پذیری تبدیل به نیرویی مادی، مستقل از وجود او و مسلط بر او شده... "(۹)

و یا:

" ثروت که در چارچوب کار زنده چیزی جز یک امکان نبود اکنون در پرتو تولید به واقعیتی خارجی، و حتی به واقعیتی بیگانه نسبت به کار تبدیل شده است. "(۱۰)

و یا:

" نتیجه کار تولید ثروتی بیگانه با کارگر و... شرایط عینی و واقعی انتفاع کار... در روند تولید فراهم میشود و صورت اشیاء و واقعیاتی مستقل و بیگانه را بخود میگیرد... "(۱۱)

و یا:

" وجود کارگر در چیزهایی عینیت مییابد که از آن خود او نیست. ضمناً کار زنده در برابر کار زنده حالتی بیگانه پیدا میکند." (۱۲)

تازه اینهمه را ما فقط بعنوان نمونه و فقط از یک جلد گروندریسه آوردیم. خواننده علاقه مند و دوستان پیام دامون میتوانند با مراجعه مستقیم خود صدها مورد دیگر را پیدا کنند و به نتیجه گیری شخصی خود دست یابند. آنچه حاجت ما بود برآورده شد. البته ممکن است که برای خواننده ما باعث سردردی هم شده باشد، اما میبایستی که یکبار برای همیشه این موضوع فیصله مییافت که در گروندریسه نتنها دریافت کار بیگانه کمرنگ نشده، بلکه وجب بوجب هرکجا که ضرورت بود به این درک پایه ای رجعت داده شده است.

ضمناً برای کسی که با آثار مارکس آشنایی حتی نسبی دارد، خواندن سطور گروندریسه حکایت از جرح و تعدیل و تداوم دستوشته های اقتصادی و فلسفی را دارد. وانگهی همانگونه که معرف حضور همگان است و یا لاقلاً مارکس خود مستقیماً بیان کرده، مهمترین ابزار تحقیقی وی استفاده از انتزاع بوده که در گروندریسه و بخصوص در کاپیتال شدت هرچه تمامتر از آن بهره مند شده است و نتیجه منطقی این عمل فرصت کمتر برای پرداختن به قوانین عام حرکت نیروهای اجتماعی است (که تحلیل کار بیگانه شده و مالکیت خصوصی منتهی از آن و فراروی کمونیستی، از این دسته اند). اما بیگانگی کار آنچنان نقش مرکزی در دریافت او داشته که علاوه بر اینهمه همانطور که ثابت شد، بارها و بارها به آن رجوع میکند.

آیا اینکه گفته شود این مقوله در کاپیتال محو شده صحیح است؟ با عرض پوزش دوباره از خواننده این را از نزدیکتر مورد بررسی قرار میدهم. در کاپیتال آمده است:

" بدینسان صورت مستقل و بیگانه شده ای که شیوه تولید سرمایه داری بطور کلی برای شرایط و محصول کار در برابر کارگر ایجاد میکند، با ماشینیسیم تحول مییابد و به تضاد کاملی بدل میگردد." (۱۳)

و یا:

" بنابراین کارگر خود پیوسته ثروت عینی را بصورت سرمایه یعنی مانند قدرتی که از او بیگانه است، بر او حکومت میکند و ویرا مورد بهره کشی قرار میدهد تولید میکند،..." (۱۴)

و یا:

" بنابراین تأثیر روزافزونی که کار گذشته ... بشکل سرمایه نسبت داده میشود، به عاملی نسبت داده میشود که نسبت به کارگر ... بیگانه است." (۱۵)

و یا:

" این نحوه برداشت کمتر مایه تعجب است، زیرا که با نمود واقعیت منطبق است، چراکه مناسبات سرمایه عملاً پیوند درونی را در بی تفاوتی، سطحی گرایی و بیگانگی محضی که مناسبات سرمایه کارگر را در مقابل شرایط تحقق کارش قرار میدهد، میپوشاند." (۱۶)

و یا:

" بالاخره همانطور که قبلاً دیدیم { اینجا اشاره به فصل روزانه کار است } کارگر به خصلت اجتماعی کارش و به

ترکیب شدن این کار با کار دیگران برای هدف مشترک، بچشم قدرتی بیگانه مینگرد." (۱۷) **کروشه از من است.**  
و یا:

" مسئله تنها به از خود بیگانگی و بیتفاوتی کارگر که ناقل کار زنده است از یکسو و صرفه جویی یعنی بکار بستن مقتصدانه شرایط کارش از سوی دیگر ختم نمیشود." (۱۸)  
و یا:

" از آنجایی که در اینجا اینگونه بنظر میرسد که بخشی از ارزش اضافه مستقیماً نه به روابط اجتماعی بلکه به یک عنصر طبیعی، زمین، گره خورده است، لذا بیگانه و فسیل شدگی بخشهای مختلفه ارزش اضافه در مقابل یکدیگر کامل شده است." (۱۹)  
و یا:

" از جهتی دیگر این بسیار طبیعی است که عوامل واقعی تولید خود را در این اشکال بیگانه شده و غیر منطقی، کاملاً در خانه احساس کنند." (۲۰)

فکر میکنم که تا همین حد دوست ما و خواننده مطلب قانع شده باشند که دریافت کلی مارکس از بیگانگی در همه جای کاپیتال یافت میشود و ابدأ از آن محو نشده است. (و ما تعمداً از همه جای کاپیتال نقل و قول آوردیم). و نتنها این بلکه در همه آثار مارکس میتوان ردپای این درک پایه ای نزد او را دنبال کرد، اما همانطور که در بالا هم اشاره شد، در جاهایی که بنا بر ماهیت موضوع اجبار در تجرید در سطح بسیار بالا ملازمت داشته، ادراکات کلی تر منطقاً جنبه حاشیه ای تری ایفا میکنند، مثلاً در تئوری های ارزش اضافی از نتیجه گیریهای عام و کلی مانند مبحث بیگانگی کمتر استفاده شده است (چیزی که بخودی خود واضح است، اما در همانجا هم کاملاً غایب نیست)، در صورتیکه در ایدئولوژی آلمانی از اینگونه و از جمله موضوع بحث ما بفرآوانی یافت میشود.

برای اینکه این مقاله به درازا نکشد فقط تذکر یکسری نکات که توسط آقای پیام دامون در همین مبحث گنجانده شده اند را کافی میدانم. ایشان در ادامه میگویند:

" وجه مشترک این دو مفهوم، آنگاه که قرار باشد «کانون نقد انقلابی از سرمایه داری»، دارای «جنبه تعیین کننده» در «مفهوم و درک» جامعه سرمایه داری، «جزء مهمی از دیالکتیک» و کلاً راهنمای نگرش و رویکرد به نظام سرمایه داری و ویژگیهای اساسی یا صفت مشخصه وجه تولید سرمایه داری باشند، همانا در سایه قرار دادن و کمرنگ کردن **قانون تولید ارزش اضافی به عنوان قانون مطلق این وجه تولید و استثمار کارگران است.**" (۲۱)

بنظر میرسد که دوست ما در حال جدل ادبی با کسی یا گروهی است، از همین جهت کلماتی را در گیومه میگذارند. ما با این بخش از قضیه سروکاری نداریم، گو اینکه طرف مقابل هم کاملاً مشخص نیست. ولی اگر ما کلمات داخل گیومه را نشان بر عدم توافق ایشان با آنها بدانیم باید گفت که اولاً اینکه کسان بسیاری سعی در خاطر نشان کردن کانونهای اساسی متفاوت برای نقد انقلابی از سرمایه داری بوده اند، یکی میگوید «تئوری ارزش»، دیگری میگوید «ارزش اضافی»، سومی میگوید «بیگانگی»، بعدی میگوید «کارمزدی» و گروهی میگویند «دیالکتیک» و الاخر، اما همه قافلند از اینکه سوسیالیسم علمی بعنوان بیان تئوریک جنبش کمونیستی در بر دارنده یک کلیت تئوریک است مشمول بر تمام این اجزاء، و هر آنگاه شما حلقه ای از این زنجیره را بگسلید، کلیت را نفی کرده اید. اما همانگونه که

در اولین نقل و قول هم آمده، نقد بیگانگی مارکس جایگاه خاصی را در اساس درک او اشغال میکند. ثانیاً اینکه دوست ما اظهار میدارند که «قانون تولید ارزش اضافی قانون مطلق این وجه تولید است»، یک اشکال عمده دارد و آن اینکه مشخصه تولید بشیوه سرمایه داری نه خود صرف تولید ارزش اضافه بلکه صورت ویژه تصاحب آن توسط سرمایه داران میباشد و همانطور که آقای پیام دامون هم مستحضر هستند ارزش اضافه در تمام نظامات حتی در کمونیسم هم ایجاد خواهد شد، اما اینکه شکل مالکیت آن چگونه است، تفکیک کننده اینها از یکدیگر میباشد.

ایشان در ادامه مطلبشان از این گلایه دارند که مفهوم بیگانگی کار فقط به جنبه حقوقی - اقتصادی اشاره دارد. همانگونه که در بالاتر هم ذکر گردید بحث بیگانگی مارکس را بدون در نظر داشتن ادامه منطقی آن نزد او (یعنی فراروی از بیگانگی) ملاحظه کردن اشتباه محض است. مارکس در واقع بیگانگی را بعنوان عینیتی خشن اما ضروری برای ما به این دلیل تحلیل میکند که بتواند ناگزیری لغو و فراروی از آنرا (یعنی کمونیسم را) برای ما باثبات برساند. این دو رهیافت از یکدیگر غیر قابل تفکیکند.

در ادامه گلایه ایشان بانجا میرسد که میگویند «مبحث بیگانگی چگونه روند بکارگیری نیروی کار و مکانیزم تولید ارزش اضافی را توضیح نمیدهد». البته ممکن است اینچنین باشد و حق را بتوان به ایشان داد، اما من فکر نمیکنم که این بهیچ عنوان نیت مارکس هم بوده و یا ادعایی در این زمینه کرده باشد. و الاقاعده به همین دلیل هم دست به تجزیه و تحلیل هر چه عمیقتر و دقیقتر سرمایه داری در ادامه کار خود میزند.

فکر میکنم که سهم خود را در رابطه با این بخش از نوشته ایشان تا همینجا ادا کرده باشم. در اختتام بعنوان یک دوست پیشنهاد میکنم که در مورد پذیرش تفاسیر رنگارنگ موجود از ادراکات و مفاهیم مارکسیستی کمی مراقب باشیم و همیشه به اصل مطالب که خوشبختانه امروزه وسیعاً در اختیار ماست رجوع کنیم.

## ف. فرخی

۱۸ ژانویه ۲۰۰۸

## توضیحات

- (۱): کارل مارکس "دستنویشته های اقتصادی... ترجمه فارسی، ص ۱۳۹ (۱۱): همانجا ص ۴۵۶
- (۲): نشریه بذر ۲۳ ص ۱۳ (۱۲): همانجا ص ۴۵۷
- (۳): کارل مارکس "دستنویشته های اقتصادی... ترجمه فارسی، ص ۱۳۹ (۱۳): کاپیتال جلد یک ص ۴۰۰
- (۴): نشریه بذر ۲۳ ص ۱۳ (۱۴): همانجا ص ۵۱۹
- (۵): گروندریسه ترجمه فارسی، جلد اول، ص ۹۵ (۱۵): همانجا ص ۵۵۰
- (۶): همانجا ص ۹۹ (۱۶): جلد سوم کاپیتال، بخش یک ص ۵۴
- (۷): همانجا ص ۲۷۴-۲۷۵ (۱۷): همانجا ص ۵۵
- (۸): همانجا ص ۴۴۵ (۱۸): همانجا ص ۵۶
- (۹): همانجا ص ۴۴۶ (۱۹): کاپیتال، جلد سوم، فصل ۴۸ ترجمه خودم از متن انگلیسی
- (۱۰): همانجا ص ۴۴۷ (۲۰): همانجا
- (۲۱): بذر ۲۳ ص ۱۴